

بسم الله الرحمن الرحيم

### برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

#### درس اخلاق

به مناسبت مباحثی که شبیه‌ها محضر شما فضلا هستیم، حدیثی را انتخاب کرده‌ام که فارغ از مباحث روز، تذکری برای همه ما باشد. گوینده این حدیث، خداوند متعال است و مخاطب آن، حضرت عیسی (علیه السلام) می‌باشد. ناقل روایت نیز امام صادق (علیه السلام) هستند. مطابق فرمایش امام (علیه السلام)، خداوند سه دستور مهم به جناب عیسی می‌دهد.

متن روایت شریف چنین است: «...يَا عِيسَى أَنْظِرْ فِي عَمَلِكَ نَظَرَ الْعَبْدِ الْمُذْنِبِ الْخَاطِئِ وَلَا تَنْظُرْ فِي عَمَلِ غَيْرِكَ نَظَرَ الرَّبِّ وَ كُنْ فِيهَا زَاهِدًا وَلَا تَرْغَبْ فِيهَا فَتَعْطَبَ...» (الكافي، ج ۸، ص ۱۴۰)

خداوند متعال می‌فرماید: ای عیسی! در گام نخست، هنگامی که می‌خواهی کارهای خودت را ارزیابی کنی، با نگاهی که خطا و اشتباه دارد به کارهایت بنگر. اما هنگامی که به کار دیگران می‌رسی، با نگاه خدایی و نگاه «رب» در کار دیگران نظر نکن. و نسبت به دنیا زاهد باش و در آن رغبت نکن و الا هلاک می‌شوی و اعصابت خرد می‌گردد.

این حدیث شریف نکات بسیار عمیقی دارد که ما به شدت به آن محتاجیم. گاهی انسان باور دارد که باید چنین باشد، اما در عمل خلاف آن رفتار می‌کند.

دستور اول: نوع نگاه به اعمال شخصی

خداوند می‌فرماید: «ای عیسی، در عمل خودت، وقتی می‌خواهی ارزیابی کنی، سهمی از اشتباه قائل باش». ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «تنها نرو قاضی که خوشحال برگردی». متأسفانه ما نسبت به کارهای خودمان این‌گونه رفتار نمی‌کنیم. اگر غیبت می‌کنیم، می‌گوییم راستش را گفتم، دروغ که نگفتم! اگر خدای نکرده دروغی گفتیم، می‌گوییم مصلحت‌آمیز بود و چاره‌ای نبود. اگر توجیه عمل نبود، شیطان بیچاره سجده نکردنش توجیه نمی‌شد. می‌دانید چه زمانی تیر خلاص به ابلیس خورد و رانده شد؟ زمانی که توجیه کرد و در مقابل خداوند استدلال آورد که: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف، ۱۲). اینجاست که انسان در کارهای خودش نگاه «عبد مذنب خاطی» ندارد. یک انسان «مذنب خاطی» چه حقی دارد که خودش را مطلق ببیند؟ چه حقی دارد خودش را «حجة الحق» و میزان بداند؟

علت بسیاری از مشکلات این است که انسان در کارهای خودش توجیه می‌کند و یا «استصغار گناه» (کوچک شمردن گناه) می‌کند. گاهی انسان گناه را توجیه می‌کند و گاهی می‌گوید حالا این مهم نیست، ای کاش فقط همین بود! در حالی که در این دستور الهی، تمام این موارد ممنوع شده است. سهمی از غلط برای خودت قائل باش؛ این نیست و جز این نیست، خلاف این دستور است.

دستور دوم: نوع نگاه به اعمال دیگران

فراز دوم بسیار عجیب و تکان‌دهنده است: «وَلَا تَنْظُرْ فِي عَمَلِ غَيْرِكَ نَظَرَ الرَّبِّ». در عمل غیر، نگاه «رب» نکنید. «رب» یعنی سید، یعنی مولا. خداوند متعال «رب» است؛ نگاه او یک نگاه مسلط است و می‌تواند قضاوت کند که چه کسی اهل بهشت است و چه کسی اهل جهنم. اما ما نمی‌توانیم. خداوند می‌فرماید این نگاه مال من است؛ شما در کار دیگران این نگاه را نداشته باشید. چرا خداوند می‌فرماید «لَا تَنْظُرْ...»؟ چون اگر ما این نگاه ربوبی را داشته باشیم، عمل هیچ‌کس را تأیید نمی‌کنیم. انسان اگر بخواهد نقادانه و از موضع بالا نگاه کند، چه بسا ستم بکند. خداوند با آن سابقه عبادت چند هزار ساله ابلیس، وقتی توجیه کرد او را طرد نمود؛ اما در ارزیابی اعمال بندگان، «معدن رحمت» و «بخشش» است. خداوند گرچه معدن رحمت است، اما این‌ها

مربوط به بعد از نگاه است. ما دلیل نداریم که بگوییم خداوند در اعمال انسان‌ها نگاه مسامحی دارد و با هر قصدی قبول می‌کند. خیر، خداوند مشکل‌پسند است؛ همان‌طور که در نماز شرط و شروط می‌گذارد. پس «نظر رب»، نظر نفیس و مشکل‌پسند است. خداوند می‌فرماید این مال من است؛ شما در کار دیگران این نگاه سخت‌گیرانه و از بالا را نداشته باشید.

ما چقدر در کارهای خودمان نگاه قاطع به صحت داریم و در کار دیگران تا بتوانیم حمل بر خلاف و بدی می‌کنیم؟ در روایتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است (احتمالاً اشاره به صحیفه سجاده یا روایات مشابه) که اگر در کار دیگران حتی توجیه پیدا نکردید، عذر بتراشید. اگر عذر دارد که دارد، اگر عذر هم ندارد، یک عذری برایش درست کنید و بگویید شاید این بوده، شاید آن بوده است. تا این اصلاح نشود، اخلاق‌ها درست نمی‌شود. عناوین بالا می‌رود، «عماد الأعلام»، «ثقة الإسلام»، «حجة الإسلام» و «آیت‌الله»؛ اما اخلاق هنوز در همان مراحل ابتدایی می‌ماند.

مرحوم کاشف الغطاء خطاب به خودش می‌گفت: «شبی که برای سحر بیدار می‌شد، خطاب می‌کرد: حضرت آیت‌الله العظمی شیخ جعفر کاشف الغطاء (در روز این طور صدایش می‌کردند)! یادت نرود تو یک روزی "جُعِفَر" (جعفر کوچک) بودی. آمدی طلبه شدی، بزرگ شدی گفتند جعفر. بعد شدی شیخ جعفر، عبا انداختی روی دوش. آمدی بالا و بالاتر... بعد می‌گفت: فراموش نکن که تو همان جعفر سابقی».

دستور سوم: زهد در دنیا

«وَكُنْ فِيهَا زَاهِدًا وَ لَا تَرْغَبْ فِيهَا فَتَعْطَبَ». نسبت به دنیا زاهد باش و رغبت نکن در آن؛ وگرنه می‌شکنی، هلاک می‌شوی، اعصابت خرد می‌شود. خیلی چیزهاست که بزرگان را نه به غضب درمی‌آورد، نه به خشم؛ نه خردشان می‌کند. کنار بزرگ‌ترین مصیبت‌ها می‌گذرند و خرد نمی‌شوند. چیزی که برای برخی واقعاً خردکننده است. این «فَتَعْطَبَ» یعنی اعصابت خرد می‌شود، چون مدام ناهنجاری می‌بینی، انتظار بالا داری از مردم، این انتظار برآورده نمی‌شود. وارد جلسه‌ای می‌شوی انتظار داری حتماً صف اول باشی. حالا اخیراً درآمده صف اول هم رده‌بندی دارد؛ وسط صف اول، با دست راست صف اول، با دست چپ صف اول؛ چقدر ما متأسفانه بچه شده‌ایم. فکرها آمده پایین، ریزش کرده است.

درست این است که هر کس برود هر جا جا بود می‌نشیند؛ این چقدر راحت‌تر است تا آن کسی که مقید باشد به جا، که عرض کردم مدام هم کار سخت‌تر می‌شود و بعد هم اعصابش خرد می‌شود، ناراحت می‌شود، خشمش افروخته می‌شود. به هر حال امیدواریم که خداوند به همه ما توفیق عمل به این دستورات را عنایت بفرماید. فراموش نکنیم که خداوند سریع الحساب است اما مسامح الحساب نیست.

ادامه در اصول: مسلک تلازم

جلسه گذشته «مسلک تلازم» را مطرح شد. خلاصه استدلال قائلین به تلازم برای اثبات اینکه «امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است»، تشکیل یک قیاس بود که سه مقدمه داشت:

1. مقدمه اول: «کلُّ ضد متلازم مع عد ضده». هر ضدی با عدم ضد دیگرش متلازم است.

2. مقدمه دوم: عدم ضد، مقدمه وجود ضد است (مقدمیت عدم ضد برای وجود ضد).

3. مقدمه سوم: مقدمه واجب، واجب است.

نتیجه این می‌شد که اگر ازاله واجب است، ترک نماز (که مقدمه آن است) واجب می‌شود؛ و وقتی ترک نماز واجب شد، فعل نماز حرام می‌شود.

نقد و بررسی مقدمه اول

امروز می‌خواهیم مقدمه اول را بررسی کنیم. «کلُّ ضد متلازم مع عد ضده» (بررسی دو مقدمه دیگر برای فرداست). برخی این مقدمه را بدیهی تلقی کرده‌اند و برای آن استدلالی اقامه نکرده‌اند. اما از مرحوم امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) استدلالی بر این مقدمه مطرح شده است.

استدلال و اشکال امام خمینی

مرحوم امام در کتاب «تهذیب الاصول» می‌فرماید: «أَنَّ وجودَ كُلِّ من العینین مع عدم ضده متلازمان؛ لأنَّ وجود الضدِّ یمتنع أن یتحقَّق فی موضوع تحقَّق فیهِ الضدُّ الآخر؛ لمكان الضدِّیة، فلا بدَّ أن یتحقَّق فیهِ عدمه لئلاَّ یلزم ارتفاع النقیضین، و حیث لا یمكن الصدق الذاتی بین الوجود و العدم فلا بدَّ و أن یكون عرضیاً بنحو التلازم فی الصدق، و هو المطلوب».

مبنای سخن ایشان نکته ای است که چند روز پیش گذشت. ایشان عدم را باطل صرف می دانست و حظی از وجود برایش قائل نبود. البته پیشفرض اشتباهی نیست. خلاصه این که ایشان می فرماید ترک نماز عدمی است و ازاله وجودی. چگونه این دو عین هم باشند؟ نهایتاً متلازم هستند.

سپس ایشان در مقام نقد استدلالشان می فرماید: ما سه نوع قضیه داریم: 1. سالبه محصله 2. موجهه معدوله المحمول 3. موجهه سالبه المحمول. دو مورد اول را می شناسیم. اما ایشان یک قسم سوم را هم مطرح کرده است. مثالش این است: «یصدق علیه انه ليس بسواد». "یصدق" یعنی جمله موجهه است اما "ليس بسواد" یعنی محمولش سالبه است. ایشان می خواهد بگوید که نقیض لا ازاله، لا لا ازاله است، [نه موجهه معدوله]. البته خیلی راحت تر می شد این بحث را مطرح کرد. حاصل سخن ایشان این است که هیچ وقت یک امر وجودی را در عرض یک امر عدمی قرار ندهید. در مسئله ما اینگونه می شود که ازاله را ملازم با عدم الصلاة ندانید. امر عدمی اصلاً چیزی نیست که بخواهد طرف تلازم قرار بگیرد. جان عبارت ایشان این است: «يمنع أن يكون العدم صادقاً على الوجود و متلازماً له. كيف، و أنه لا شيء له حتى يكون ملازماً لشيء». چگونه چیزی که اصلاً وجود ندارد، طرف تلازم قرار بگیرد؟

بنابراین، مرحوم امام میگوید: این تلازم ادعایی، ثابت نیست. بله، اینها «متنافیان» هستند؛ یعنی با هم جمع نمی شوند. اما تنافی غیر از تلازم در اصطلاح منطقی و فلسفی است که بتواند پایه استدلال قرار گیرد. وجود یکی، علت عدم دیگری نیست تا بگوییم چون این واجب است، پس آن هم (که ملازم یا مقدمه آن است) واجب می شود.

نقد اشکال امام خمینی

ما به این اشکال هم اشکال نقضی داریم و هم اشکال حلی. اشکال نقضیمان این است که شما در مواردی دیگر وحدت رویه نداشته اید. اینجا شما نقیض هر چیزی را رفع آن می دانید اما چند صفحه قبل تر در رد شیخ انصاری گفته اید که این قاعده «نقیض کل شیء رفعه» کلیت ندارد. اما ان شاء الله اشکال حلی ما در جلسه بعد مطرح می شود. ما این مقدمه را می پذیریم. علاوه بر این، یک بحث دیگری که بنا داریم به آن بپردازیم بحث گستره شریعت است. آیا خلوق واقع از حکم ممکن است یا نه. بخشی از مباحثی که در مناظره بنده با آقای سروش مطرح شد حول همین مسئله بود. این بحث علارغم قدمت بسیار آن - چراکه از زمان یونس بن عبدالرحمن وجود داشته است - اما در میان مباحث اصول گم شده است. بحث بسیار ارزشمندی است.

الحمد لله رب العالمین